

حکومت احتشام الدوله در کهگیلویه و بهبهان

کشواد سیاهپور

اشاره

یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف و انحطاط حکومت قاجاریه، پادشاهان و حاکمان نالایق و بی‌کفایت بوده است. ایالات و ولایات غالباً به مزایده گذاشته می‌شد و هر کس قیمت بیشتری پیشنهاد و پرداخت می‌کرد برنده می‌گردید. در طی دوران تقریباً ۱۵۰ ساله حکومت قاجار، شمار حکام و امرای لایق و شایسته زیاد نبوده است.

کمتر حاکمی بوده که، نسبت به مردم تحت حاکمیت خود، از سر دلسوزی و ترحم رفتار نماید و در خالی کردن جیب آنان عجله و ستم روا ندارد. یک سیاح خارجی، در سفرنامه خود، اوضاع فارس و چگونگی حاکمیت حکام و والیان آن را - در همان نیم قرن اول - این‌گونه تبیین می‌نماید:

فارس از این تعویضهای بی‌امان [حاکمان] از نظر مادی زیان دیده است؛ هر یک از این والیان غیر از مبلغی که به پادشاه برای اجاره مالیات می‌پردازند، متحمل مخارج گزاف دیگری هم می‌شوند که ملازمه حشمناسی از کسان دیگر و معمولاً تصدیقی است از مرحمت دولت. از این رو، نخستین هدف والی پس از استقرار در شغل جدید آن است، تا آنجا که بتواند، از جیب ساکنان ولایت خود، بدون توجه به مالیات معمول در کشور، مخارج رفته را به خود بازگرداند. ولایت فارس... یکی از ثروتمندترین ولایات این کشور محسوب می‌شود... خاکش غنی و محصولاتش متنوع است؛ تنها محتاج آن است تا خوب اداره شود و اموال مردم قدری امنیت داشته باشد تا این ولایت شکوفا شود...^۱

کهگیلویه و بهبهان، نیز جزئی از فارس و لامحاله متأثر از اوضاع سیاسی، اجتماعی و

۱. بارون دوبد. سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه محمدحسین آریا. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱. ص ۱۱۸.

اقتصادی فارس بوده است. در میان تمام حکام و والیان کهگیلویه و بهبهان، یک فرد از همه مشهورتر و مردمی‌تر بود. وی سلطان اوئیس میرزا ملقب به احتشام‌الدوله بود، که در دو مرحله حاکم کهگیلویه و بهبهان گردید. میرزا حسن حسینی فسائی، مؤلف فارسنامه ناصری، از دوستان نزدیک و «طیب مخصوص» وی بوده؛^۲ و در کتاب خود مطالب زیادی در مورد اعمال و رفتار او ثبت و ضبط کرده است. طبیعی است که فسائی به نیکی از او یاد می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد گزاره و اغراق نیست؛ زیرا، هم دیگر منابع مکتوب، و هم روایات شفاهی عامه محل، مؤید نیک‌کرداری و خوش رفتاری احتشام‌الدوله نسبت به توده مردم می‌باشد. جرج کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران می‌نویسد احتشام‌الدوله فرزند فرهاد میرزا معتمدالدوله، در فارس «با مدارا و نیک‌نامی حکومت می‌کند».^۳

احتشام‌الدوله پسر بزرگ فرهاد میرزا معتمدالدوله و نوه عباس میرزا بوده که در طی سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ ه. ق و ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۸ ه. ق حاکمیت کهگیلویه و بهبهان را برعهده داشته است. در این مقاله، به تبیین چگونگی حاکمیت وی، به خصوص در مقایسه با دیگر حاکمان منطقه در عهد قاجار، می‌پردازیم.

محدوده جغرافیایی و ساکنان کهگیلویه و بهبهان

آن‌گونه که فسائی می‌گوید:

کهگیلویه و بهبهان از دو قسمت تشکیل شده بود: «قسمت مشرقی و شمالی آن را که وسیع‌تر و بیشتر آن کوهستان است «کهگیلویه» و «پشتکوه» گویند و قسمت جنوبی و مغربی آن را «زیرکوه» و «بهبهان».^۴

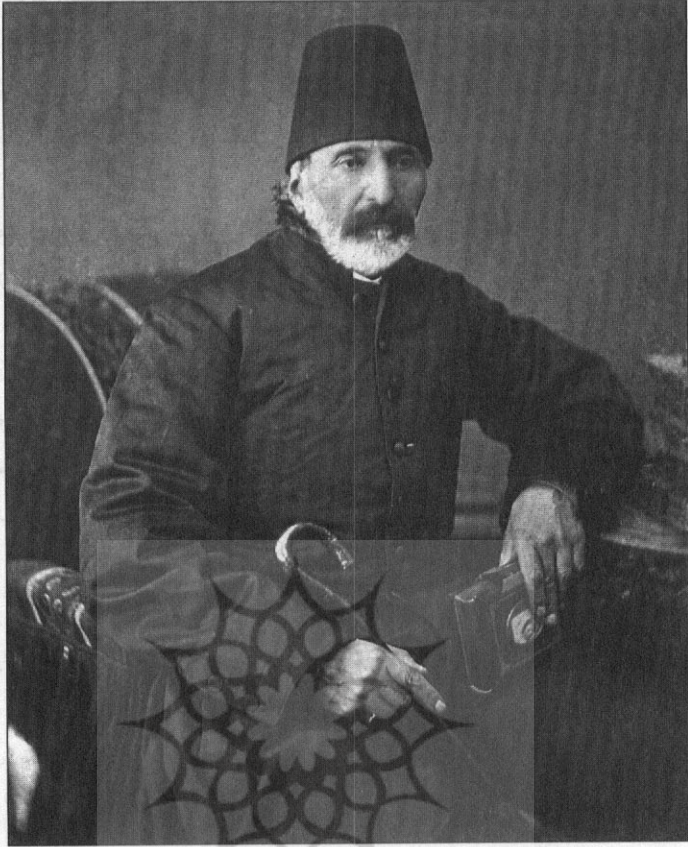
میرزا حسن می‌نویسد:

«پشتکوه» یا «کوه گیلویه» از سه ناحیه تشکیل شده است. «ناحیه بلاد شاپور، ناحیه تل خسروی [و] ناحیه رون»، و زیرکوه از پنج ناحیه تشکیل یافته است: «ناحیه باشت، ناحیه حومه ارجان، ناحیه زیدون، ناحیه کوه مره [و] ناحیه لیراوی».^۵

فسائی، که همزمان با حاکمانی چون احتشام‌الدوله بوده، محدوده جغرافیایی و مرزی

۲. محمدعلی خان سدیدالسلطنه. سفرنامه سدیدالسلطنه. تصحیح احمد اقتداری. تهران، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۲. ص ۱۶۹.
۳. جرج ناتانل کرزن. ایران و قضیه ایران. چ ۵. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰. ج ۲، ص ۱۲۱.
۴. حسن حسینی فسائی. فارسنامه ناصری. چ ۲. تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸. ج ۲، ص ۱۴۹۶. همان. ۵. همان.





فرهاد میرزا معتمد الدوله فرزند عباس میرزا نایب السلطنه (۱۲۹۲) [۱۱۴۰-۱]

بلوک کهگیلویه را این گونه ذکر می کند:

محدود است از جانب مشرق به نواحی ممسنی و بلوک دزکرد و نواحی سرحد شش ناحیه و از طرف شمال به نواحی بختیاری و از طرف مغرب به بلوک رامهرمز و نواحی فلاحی و از سمت جنوب به دریای فارس و نواحی دشتستان و ماهور میلانی.^۶

بنابراین، ولایت کهگیلویه و بهبهان ناحیه بالنسبه وسیعی شامل کهگیلویه و بویر احمد کنونی، بهبهان تا مرز رامهرمز، و بنادر دیلم، گناوه تا حدود دشتستان بوده است. پس حاکم کهگیلویه و بهبهان این نواحی را تحت اختیار و حاکمیت خود داشته است.

۶ همان، ص ۱۴۶۷.

ایلات ساکن کهگیلویه و بهبهان عبارت بوده‌اند از: ایل آقاجری، ایل باوی و ایل جاکي؛ که ایل جاکي خود به دو دسته «چهار بنیچه» و «لیراوی» تقسیم می‌شده است.^۷ ایل آقاجری «از چند طایفه ترک و تاجیک و لر» تشکیل شده بود که نزدیک به ۸۰۰ خانوار بودند. آنان از تیره‌های «افشار و بگدلی و تیلکو و جامه بزرگی و جغتائی و داودی و شعری و قره‌باغی و گشتیل و لرزبان» شکل گرفته و تمامی آنها «در تابستان و زمستان از اکناف حومه بهبهان، که گرمسیری سخت است، بیرون نروند».^۸

ایل باوی ظاهراً از مهاجران «عرب باوی اهواز» بوده؛ که به ناحیه «باشت» و ناحیه «کوه مره» کهگیلویه آمده و ساکن شده‌اند.^۹

ایل جاکي، که از «چهار بنیچه» و «لیراوی» تشکیل یافته بود، تقریباً قسمت اعظم کهگیلویه و بهبهان را در اختیار داشت. میرزا حسن چهار بنیچه را شامل بویراحمد، چرام، دشمن زیاری و نوئی می‌داند و لیراوی را متشکل از لیراوی کوه و لیراوی دشت ذکر می‌کند. لیراوی کوه عبارت بوده از: ایلات بهمئی، شیرعلی، طیبی و یوسفی.^{۱۰}

لیراوی دشت عبارت از ساکنان بنادر دیلم، گناوه و ماه‌رویان بوده؛ که محدوده جغرافیایی آن «از جانب مشرق به ماهور میلانی و از طرف شمال به ناحیه زیدون و از سمت مغرب به دریای فارس و از جنوب به دریا و نواحی دشتستان متصل می‌شده است».^{۱۱}

بنابراین، حدود جغرافیایی و مردمان ساکن کهگیلویه و بهبهان - بر اساس نقل منابع - این‌گونه بوده است.

نگاهی به وقایع پیشین

رفتار بسیار خشن و بیرحمانه‌ای که «وکیل‌الرعیایا» کریم‌خان زند با ایلات کهگیلویه و بویراحمد، خاصه ایل «لیراوی»، داشت نفرت شدیدی نسبت به زندیان در مردم منطقه ایجاد کرد.^{۱۲}

وکیل‌الرعیایا - مانند چنگیز، تیمور و نادر - «کله‌مناری» از سرهای کشتگان «ایل

۷. همان، ص ۱۴۷۹.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. همان، صص ۱۴۹۶-۱۴۹۷.

۱۱. همان.

۱۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمدصادق موسوی‌نامی. تاریخ گیتی‌گشا، ج ۴. تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۸. صص ۱۳۷-۱۳۹؛ ابوالحسن غفاری‌کاشانی. گلشن مراد (تاریخ زندیه). به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۹. صص ۲۶۱-۲۶۳؛ ابوالحسن گلستانه. مجمل‌التواریخ. ج ۲. به اهتمام مدرس‌رضوی. تهران، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۴۴. صص ۳۳۵-۳۳۶؛ جان پری. کریم‌خان زند. ترجمه علی محمد ساکی. ج ۲. تهران، نشر نو، ۱۳۶۸. صص ۱۶۷-۱۷۲؛ عبدالحسین نوایی. کریم‌خان زند. ج ۴. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۷۶. ص ۶۹.

لیراوی» برپا نمود. مؤلف گلشن مراد می‌گوید: «قهرمان قهر [کریم‌خان] برکنار رودخانه خیرآباد حکم به قتل آن جماعت فرموده، جلادان شیرخشم به قتل یکهزار و یکصد نفر ایشان پرداختند و از رؤس منحوس شان کله منارها در کنار آن سرزمین برافراختند...»^{۱۳} قابل توجه است که این «جماعت» اسیر بودند و وکیل الرعایا با «اسرا» چنین برخوردی نموده است. مؤلف گیتی‌گشا می‌نویسد: «جمعی کثیر از رجال آن گروه را، که به طریق اسیر همراه آورده بودند، به حکم قدر نمون به قتل آورده کله مناری از رؤس ایشان ترتیب دادند، که موجب عبرت و باعث اعتبار ارباب شرارت گردد.»^{۱۴} این برخورد خشن و خونین نه تنها ایلات منطقه را ساکت نکرد بلکه عصیانهای دیگری را در مقابل زندیان موجب گردید. البته، پیش از این واقعه خونین (۱۱۷۸ ه.ق)، طغیانهای دیگری در منطقه بر ضد کریم‌خان صورت گرفته بود. مجموع این مخالفتها و تضادها باعث رنجیدگی مردم منطقه از زندیان گردیده و زمینه‌ای مساعد برای پذیرش حکومت بعدی مهیا کرده بود. میرزا حسن فسانی می‌گوید: «اهالی آن نواحی... از سوء سلوک زندیه رنجیده خاطر بودند.»^{۱۵} بنابراین، چون در سال ۱۲۰۴ ه.ق، آقامحمدخان، برادر و پسرعموی خویش، علی‌قلی‌خان و محمدقلی‌خان، را «روانه کهگیلویه داشت، اهالی آن نواحی، [که] از سوء سلوک زندیه رنجیده خاطر بودند، سر در چنبر اطاعت درآورده پیشکش داده منتظر رجوع خدمت شدند...»^{۱۶} در این لشکرکشی، که «هفت هزار» سپاهی حضور داشته، اهل ولایت کهگیلویه و بهبهان «از در اطاعت و تمکین درآمده خود را در سلک رعایا منسلک داشتند.»^{۱۷} مع‌هذا، این خوش‌باوری خیلی زود رنگ باخته است. حاکمان نالایق قاجاری، مانند اسلاف خود، سلوک جور و جفا را پیشه کردند و به ظلم و تعدی بر مردم منطقه دست یازیدند. این ستمگریها، گاه طاقت ایلات و طوایف منطقه را طاق می‌کرد و به عصیان و شورش وامی‌داشت. منابع عصر قاجار، در بسیاری از مواقع، بدون ذکر حوادث و وقایع خطیر منطقه، مرتباً از «نظم و انتظام» آن دوره سخن می‌رانند.

رضاقلی‌خان هدایت می‌گوید در سال ۱۲۰۸ ه.ق «علیقلی‌خان... دیگر باره به نظم

۱۳. ابوالحسن غفاری‌کاشانی، همان، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۱۴. محمدصادق موسوی‌نامی، همان، ص ۱۲۸.

۱۵. حسن حسینی فسانی، همان، ج ۱، ص ۶۴۳.

۱۷. رضاقلی هدایت‌فهرس‌التواریخ. تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث. تهران،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳. ص ۳۰۹؛ اعتمادالسلطنه. تاریخ منتظم ناصری. تصحیح

محمد اسماعیل رضوانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷. ج ۳، ص ۱۴۱۰.

کهگیلویه مأمور گردید.^{۱۸} در سال ۱۲۱۳ ه. ق «نوروزخان عزالدین لو»، حاکم «ولایت کهگیلویه» و مأمور «نظم» آن گردیده است.^{۱۹} ظاهراً اوضاع بحرانی منطقه و نظم و انتظام آن، به طور کامل حل نشده است؛ چرا که، در سال ۱۲۴۸ ه. ق، حوادثی در کهگیلویه و بهبهان رخ داده که لشکرکشی حکومت را در پی داشته است. میرزا فضل الله شیرازی می نویسد: «چون اوضاع بنادر فارس و مهمات ولایت کهگیلویه فی الجمله اختلالی داشت؛ لهذا، بر حسب امر اعلیٰ [شجاع السلطنه] از راه اصفهان و دارالعلم شیراز به صوب مقصد گرایید...»^{۲۰}

مؤلف ناسخ التواریخ می گوید فتحعلی شاه، شجاع السلطنه را «رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده به دستیاری برادر اراضی کهگیلویه و دشتستان را به نظم کرده، سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگزار باشد.»^{۲۱} این سرکوبها و انتظام دادنها ظاهراً تأثیر چندانی نداشته است. مؤلف تاریخ ذوالقرنین می گوید:

امر دیگر، که تحریک لوای ظفر را باعث آمد، بی انتظامی مملکت فارس بود. تبیین این مقال آنکه، چند سال قبل از این الی حال، اهالی سامان کوهگیلویه و محال ممسنی و دشتی و دشتستان و برخی از بنادر و غیره، هر یک به سببی از اسباب، بنای شورش و غوغا گذاشته و لوای خودسری افراشته بودند و میرزا منصورخان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان خشتی به سازش با یکدیگر پرداخته... و اهمال و تهاون در ادای تنخواه دیوان می نمودند.^{۲۲}

داستان عصیان هر کدام از این افراد مفصل و مبسوط است و حاکی از تعدی و تجاوز بیش از حد حاکمان قاجاری است. ولی خان بکش سالها مقابل قاجاریان ایستاد و مبارزه کرد.^{۲۳} میرزا منصورخان نیز، با طغیان خود، مشکلاتی برای حکومت مرکزی ایجاد کرد

رتال جامع علوم انسانی

۱۸. رضاقلی هدایت، همان، ص ۳۱۸؛ اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۴۲۴.
۱۹. فضل الله خاوری شیرازی. تاریخ ذوالقرنین. تصحیح ناصر افشارفر. تهران، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰. ص ۹۳؛ رضاقلی هدایت، همان، ص ۳۳۰؛ حسن حسینی فسائی، همان، ج ۱، ص ۶۷۳؛ اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۴۴۸.
۲۰. فضل الله خاوری شیرازی، همان، ج ۲، ص ۸۷۲.
۲۱. محمدتقی سپهر. ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاربه). به اهتمام جمشید کیانفر. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷. ج ۱ و ۲، صص ۴۹۹-۵۰۰. ۲۲. فضل الله خاوری شیرازی، همان، ج ۲، ص ۹۱۲.
۲۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: رضاقلی هدایت، همان، صص ۴۴۸-۴۴۹؛ رضاقلی هدایت. تاریخ روضه الصفای نصری، تصحیح جمشید کیان. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰. ج ۱۵، صص ۸۱۷۹-۸۱۸۴؛ حسن حسینی فسائی، همان، ج ۱، صص ۷۶۸-۷۶۹-۷۷۱.

و حاکمیت خود را بر کهگیلویه و بهبهان تثبیت نمود.^{۲۴}

در طی سالهای ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۸ ه.ق، منابع عصر مرتباً از بی‌نظمی و آشوب و نابسامانی مناطق لرنشین کهگیلویه، بهبهان و ممسنی گزارش می‌دهند.^{۲۵}

در این میان، طغیان میرزا قوام‌الدین (مشهور به میرزا قوما) برادر میرزا منصورخان حاکم بهبهان و کهگیلویه، از همه معروف‌تر و مشکل‌آفرین‌تر بوده است.^{۲۶}

پس از شورش میرزا قوام‌الدین، محمدباقرخان نویی، از ایل مشهور نویی کهگیلویه، نیز شورش نموده و یک چند موجب نگرانی و دردسر حکومت قاجار بوده است.^{۲۷} اکثر منابع قیام میرزا قوما و محمدباقر نویی را از حوادث مهم سال ۱۲۶۶ ه.ق برشمرده‌اند. تنها رضاقلی خان هدایت این وقایع را در ذکر حوادث سال ۱۲۶۷ ه.ق آورده است.^{۲۸}

در سال ۱۲۶۸ ه.ق، نیز کهگیلویه و بهبهان، مغشوش و نابسامان بوده است. مؤلف روضه‌الصفای می‌گوید: «نواب امیرزاده فیروز میرزای نصرت‌الدوله حکمران فارس به سمت کوه‌گیلویه عزیمت کرده آن صفحات را، که معدن‌الوار و ممکن اشترار است، منظم ساخته به شیراز بازآمد.»^{۲۹}

درگیریهای ایلی، در داخل و خارج از قلمرو ایلات، نیز حاکی از ضعف و ناتوانی حکام قاجاری بود. از جمله مهم‌ترین آنها حملهٔ خداکرم‌خان بویراحمدی به ایل بختیاری بوده، که به نهب و غارت آنان پرداخته است. فسائی در فارسنامه ناصری، می‌نویسد:

در سال ۱۲۷۲ ه.ق خداکرم‌خان بویراحمدی کوه‌گیلویه‌ای با دو هزار نفر سواره و

۲۴. حسن حسینی فسائی، همان، صص ۷۴۷-۷۴۸، ۷۶۸ و ۷۷۲؛ اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۶۴۹.

۲۵. محمدتقی سپهر، همان، صص ۶۶۸-۶۶۹؛ رضاقلی هدایت، همان، صص ۸۲۴، ۸۲۷-۸۲۶؛ حسن حسینی فسائی، همان، صص ۷۷۹-۷۸۱؛ اعتمادالسلطنه، همان، صص ۱۶۴۹ و ۱۶۵۴.

۲۶. رضاقلی هدایت، فهرس التواریخ، ص ۴۷۱؛ رضاقلی هدایت، روضه‌الصفای ناصری، همان، صص ۸۵۳۱-۸۵۳۰؛ حسن حسینی فسائی، همان، صص ۷۸۰ و ۷۹۵-۷۹۷؛ محمدتقی سپهر، همان، صص ۱۱۱۲-۱۱۱۳؛ محمدجعفر خورموجی، حقایق‌الاجبار ناصری، ج ۲. به کوشش حسین خدیوچم. تهران، نشر نی، ۱۳۶۳. صص ۸۸-۸۹. بابت وهوسه. سفرنامه جنوب ایران. ترجمه و تعلیقات محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه. تصحیح میرهاشم محدث. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳. صص ۱۲۸-۱۲۹؛ سروستن هنری لایارد. سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران. ترجمه مهتاب امیری. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۷. ص ۱۹۳.

۲۷. رضاقلی هدایت، فهرس التواریخ، همان، ص ۴۷۱؛ رضاقلی هدایت، روضه‌الصفای ناصری، همان، صص ۸۵۳۱-۸۵۳۰؛ حسن حسینی فسائی، همان، صص ۷۹۵-۷۹۷؛ محمدتقی سپهر، همان، صص ۱۱۱۲-۱۱۱۳؛ محمدجعفر خورموجی، همان، صص ۸۸-۸۹؛ اوستن هنری لایارد، همان، ص ۱۹۳.

۲۸. رضاقلی هدایت، فهرس التواریخ، ص ۴۷۱؛ روضه‌الصفای ناصری، صص ۸۵۳۱-۸۵۳۰.

۲۹. رضاقلی هدایت، روضه‌الصفای ناصری، ص ۸۵۷۴؛ اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۷۲۴.

پیاده بر سر ایل بختیاری، که قرب جواری با او داشتند، ریخته معادل هزار خانه بلکه بیشتر را غارت نمود و آنچه را دید، به قول الوار، از مرده مال و زنده مال تصاحب نمود...^{۳۰}

آن‌گونه که فسائی نقل می‌کند: چون حاکمان دولت، این خبر را شنیدند «پانصد نفر سواره نظام و دو فوج سرباز قراگوزلو و شیرازی و هزار نفر چریک فسا و بلوکات را مأمور به استرداد اموال بختیاری [ها] و تدمیر خداکرم خان بویراحمدی» نمودند.^{۳۱} خدا کرم خان، قبل از ورود لشکر به منطقه کهگیلویه و بویراحمد، در سراب سیاه ممسنی نزد آنان رفته و «تعهد رد اموال بختیاری [ها] را نمود و پسر خود را به گروگان سپرد و به زودی نزدیک به پنجاه هزار تومان اموال به کلانتران بختیاری سپرده مخاصمت را به مسالمت تبدیل نمود...^{۳۲} در سال ۱۲۷۳ ه. ق «سلیمان خان افشار... برای نظم نواحی کوه گیلویه، مأمور بهبهان گردید... به اندک زمانی شوریدگیها را آرام نمود.»^{۳۳}

در سال ۱۲۷۵ ه. ق حاکم کهگیلویه و بهبهان، لطفعلی میرزا عزل گردیده و به جای وی ابراهیم خان قاجار منصوب شده است.^{۳۴} دو سال بعد (۱۲۷۸ ه. ق)، «مهرعلی خان نوری مأمور به حکومت کوهگیلویه و بهبهان» می‌گردد و، با حيله و تزویر، میرزا سلطان محمدخان بهبهانی را دستگیر و مقید می‌سازد.^{۳۵} بنا به گفته «حقایق نگار» مهرعلی خان نوری «اطمینان‌نامه، به طریق دلخواه، در حاشیه کلام الله [مجید] مسطور و به خاتم خود مهور نموده به مشارالیه ارسال داشت. [بنابراین] آن سید حسینی نسب فریفته گردید... و به قید افتاد.»^{۳۶} این حاکم جدید، نه فقط چنین کرد؛ که «در کوهگیلویه و بهبهان به قدر امکان دام حور نهاد و داد بیداد داد. چون جورش به غایت کشید، دورش به نهایت رسید.»^{۳۷}

به هر حال، اوضاع نابسامان و مغشوش کهگیلویه و بهبهان بدین‌گونه استمرار داشته تا اینکه احتشام الدوله حاکم منطقه شده است.

عوامل و اسباب عصیان

اکثر منابع عصر تنها به شرح وقایع و حوادث پرداخته هیچ اشاره‌ای به علل و اسباب طغیان و مقاومت مردم منطقه ننموده‌اند. تنها اندکی از این منابع به مواردی از علل وقایع

۳۰. حسن حسینی فسائی، همان، ص ۸۰۸.
 ۳۱. همان، ص ۸۲۰.
 ۳۲. همان، ص ۸۱۸.
 ۳۳. محمدجعفر خورموجی، همان، ص ۲۸۶.
 ۳۴. همان، ص ۲۸۷.
 ۳۵. همان، ص ۳۱.
 ۳۶. همان، ص ۳۴.
 ۳۷. همان، ص ۳۶.

اشاره کرده‌اند. یکی از آنان محمدجعفر خورموجی مشهور به «حقایق‌نگار» است. چنانکه پیشتر آمد، وی در ذکر وقایع سال ۱۲۷۸ ه.ق، به حاکمیت مهرعلی خان نوری اشاره می‌کند، که چون «مأمور به حکومت کوهگیلویه و بهبهان» شد، حاکم پیشین منطقه میرزا سلطان محمدخان بهبهانی را «دام حيله و تزوير گسترانيد» و با «اطمینان‌نامه» ای که «در حاشیه کلام‌الله [مجید] مسطور و به خاتم خود مهمور نموده [و] به مشارالیه ارسال داشت... آن سید حسینی نسب فریفته گردید... و به قید افتاد.»^{۳۸}

خورموجی، علاوه بر ذکر مکر و خدعه مهرعلی خان و گولی و سوگند دروغ او، به ستمگریهای وی، نیز اشاره کرده است. حقایق‌نگار می‌نویسد: «حاکم جدید [مهرعلی خان] در کوهگیلویه و بهبهان به قدر امکان دام جور نهاد، و داد و بیداد داد. چون جورش به غایت کشید، دورش به نهایت رسید...»^{۳۹}

میرزا فتح‌گرمرودی در سفرنامه خود، به مناسبت برخی مطالب، جای جای به ظلم و جور عمال و حکام فارس بر مردم کهگیلویه، بهبهان و ممسنی اشاره دارد. وی خود که در سال ۱۲۶۰ ه.ق «به خدمت حکومت طوایف و شولستانات ممسنی و کوه‌گیلویه» مأمور می‌گردد، به صراحت می‌نویسد: «به حق خدا اشراف و عمال فارس در تشخیص جمع این طوایف چنان ظلم و بیحسابی کرده‌اند که در هیچ جای عالم نیست.»^{۴۰}

در واقع، همین ستمها و بیحسابیها همواره از عوامل قیام و طغیان مردم بوده است. گرمرودی مطالب مهم دیگری در سفرنامه خود ذکر می‌کند که حاکی از علل و اسباب مبارزه و مقاومت مردم در مقابل حکومت مرکزی و حاکمان فارس و کهگیلویه و بهبهان است.

وی مرتباً به فرار مردم و سران قوم و قبیله‌ها، از سر اضطرار و تنگدستی و مالیاتهای گزاف، سخن می‌گوید. از جمله می‌نویسد:

بعد از دوروز دیگر محمدخان و شهبازخان طیبی [طیبی] هم آمدند... تا اینکه شب دهم که فرداش و عده آمدن الله‌کرم‌خان [با وی] بود همه فرار کردند. [مشخص شد که] در خارج به همه مکرر می‌گفته‌اند که ایلات ما همیشه در دادن مالیات یکساله عاجز بودند و هر سال کار به جنگ و جدال و قشون‌کشی و خرابی و زدن و کشتن و گریختن منجر می‌شد؛ امسال چگونه ممکن است که با این خرابی و استیصال از عهده دو ساله مالیات و سایرالوجه، که هر دو را زیاد نوشته‌اند، برآیم؟ پس در این صورت، چاره فرار نیست.^{۴۱}

۳۸. همان، صص ۲۸۶-۲۸۷. ۳۹. همان، ص ۲۸۷.

۴۰. فتح‌گرمرودی. سفرنامه ممسنی. ج ۲. به کوشش فتح‌الدین فتاحی. تهران، انتشارات مستوفی، ۱۳۷۰. ص ۱۳۹.

۴۱. همان، ص ۱۵۰.

در نهایت، الله کرم‌خان نزد گرمرودی آمده و صراحتاً گفته:

این تنخواه دو ساله و سایرالوجوه بی‌پا از این ایلات به عمل نمی‌آید و اینکه مردم این طرف و آن طرف فرار می‌نمایند از راه اضطرار است.

[وی] گفت که من از جانب ایلات وکالت می‌نمایم که هرچه دارند از دواب کلاً ضبط کرده تحویل تحویلدار نمایند به طوری که یک رأس بزغاله باقی نگذارند و دست بردارید.[.] خلاصه از این جور حرفها بسیار گفت و حق هم داشت... علاوه بر اینها، هیچ طایفه [ای] نیست که اقلاً ثلث آن فراری نباشد؛ و دیگر، با نهایت عجز و مسکنت مذکور ساخت که عمال و مستوفیان فارس در حق ما ظلم فاحش می‌نمایند: اولاً به قدر سه هزار تومان مستمری داشتیم همه را خودبه‌خود به مرور قطع کرده در وجه منسوبان و من تبع خودشان نوشتند. ثانیاً، بدون حساب، هیجده هزار تومان مالیات ما را بیست هزار و چهارصد تومان قلمداد کرده‌اند. ثالثاً، از چهل و دو هزار تومان سایرالوجوه هفتصد تومان رسد ما می‌شود[.] پنج هزار و پانصد تومان به اسم ما قلمداد کرده‌اند، در صورتی که عمال خجسته اعمال ما به این مرتبه ظلم و بیحساب نمایند دیگر از الوار چه توقع دارید...^{۴۲}

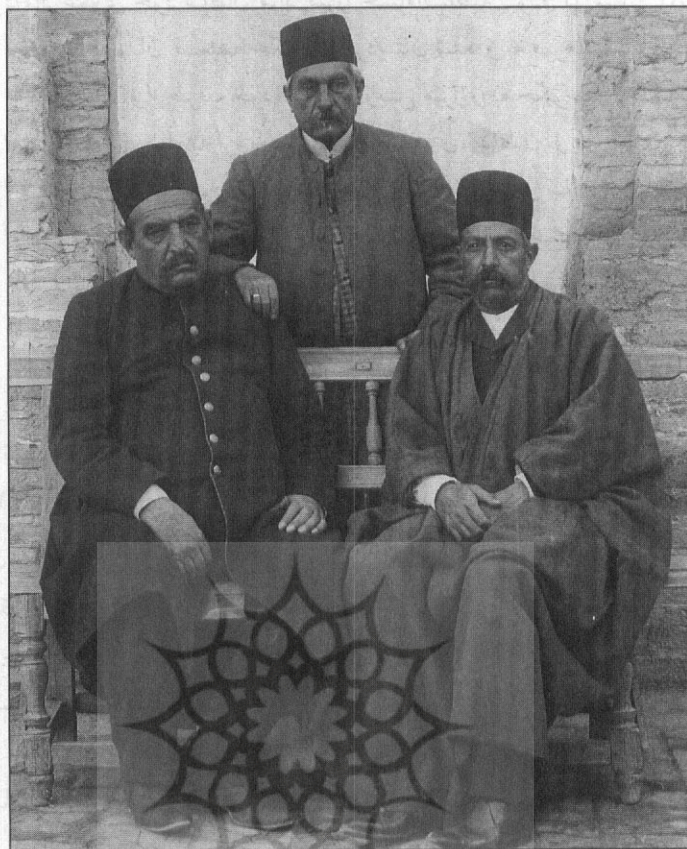
در نتیجه چنین اعمال ظالمانه‌ای بوده که بسیاری از مردم طوایف مختلف از کهگیلویه و بهبهان فرار کرده و به مناطق دیگر پناهنده شده‌اند؛ نظیر «طایفه شیرعلی و طیبی [طیبی] و طایفه شهریوی که از هر یک به قدر نصف در میان بختیاری و رامهرمز و اعراب [خوزستان] متفرق بودند.»^{۴۳}

به هر حال، مالیاتهای گزاف، فقر و مسکنت مردم، تعدی و تجاوز حکام، ستم بیش از حد «عمال خجسته اعمال»، عدم آرامش و امنیت، عدم امکانات و کمکهای دولت و غیره، از مهم‌ترین عوامل و اسباب عصیان و طغیان فردی و جمعی مردم منطقه بوده است.^{۴۴}



۴۲. همان، ص ۱۵۳. ۴۳. همان، صص ۱۵۴، ۱۵۷ و ۱۶۲-۱۶۳.

۴۴. یکی از حاکمان کهگیلویه و بهبهان، «صادق‌خان آقای قاجار» بوده که در سال ۱۲۱۸ ه. ق در دهدشت، «میرزا سلطان محمدخان والی [بهبهان] و میرزا اسمعیل‌خان برادرش و محمدطاهرخان، کلانتر طایفه [ایل] بویراحمدی و شریف‌خان، کلانتر طایفه [ایل] بادی را از حلیه بصر عاری نمود.» پس از کور کردن این افراد، به دستور فتحعلیشاه قاجار از ایالت کهگیلویه عزل شد. (ر.ک شود: حسن حسینی فسائی، همان، ج ۲، ص ۱۴۷۶).



نشسته از راست: سلطان اويس ميرزا معتمدالدوله و كيومرث ميرزا عميدالدوله [۳۷۷۷-۱]

شرح حال احتشام الدوله

سلطان اويس ميرزا فرزند بزرگ فرهاد ميرزا معتمدالدوله و نوه عباس ميرزا بود. وی مقلب به «احتشام الدوله» بوده، که پس از مرگ پدر، در سال ۱۳۰۵ ه. ق، لقب «معتمدالدوله» و حکومت فارس به او واگذار می شود.^{۴۵} مهدی بامداد در شرح زندگانی وی می نویسد:

سلطان اويس ميرزا متولد ۱۲۵۵ ه. ق پسر بزرگ حاج فرهاد ميرزا معتمدالدوله و

۴۵. پس از مرگ سلطان اويس ميرزا در سال ۱۳۱۰ ه. ق، برادر وی به نام عبدالعلی ميرزا مقلب به «احتشام الملک»، به لقب «معتمدالدوله» مشهور گردید. (ر.ک: جرج پ. چرچیل. فرهنگ رجال قاجار. ترجمه غلامحسین ميرزا صالح. تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۹. ص ۱۸).



داماد عموی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بوده. در سال ۱۲۸۷ هـ. ق که حکومت همدان ضمیمه حکومت کردستان شده و به فرهاد میرزا معتمدالدوله واگذار شد، او از طرف خود، سلطان اویس میرزا را به حکومت آنجا فرستاد. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۰ هـ. ق، سلطان اویس میرزا، که ملقب به احتشامالدوله شده بود از همراهان شاه به اروپا بود. در سال ۱۳۰۵ هـ. ق... سلطان اویس میرزا احتشامالدوله... به حکومت فارس منصوب شد و... به لقب معتمدالدوله ملقب [گردید]. حکومتش در فارس تا سال ۱۳۰۹ هـ. ق ادامه داشت... [سرانجام] در سال ۱۳۱۰ هـ. ق، پس از دو ماه ابتلا به ناخوشی یرقان، درگذشت...^{۴۶}

به نظر می‌رسد تاریخ سال تولد وی درست نباشد؛ زیرا احتشامالدوله در کتیبه‌ای که در ناحیه «تسوج» چرام - در شهرستان کنونی کهگیلویه - منقور نموده، می‌گوید: «در سنه ۱۲۸۱ این بنده در سن بیست و پنج سالگی مأمور به نظم کوگیلویه شدم».^{۴۷} بنابراین، بر اساس نقل احتشامالدوله، تولد وی در سال ۱۲۵۶ هـ. ق بوده است. با این حساب، وی در هنگام مرگ (۱۳۱۰ هـ. ق) پنجاه و چهار سال داشته است.

علاوه بر این، مؤلف کتاب شرح رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، هیچ اشاره‌ای به حاکمیت احتشامالدوله در کهگیلویه و بهبهان نکرده است. احتمال دارد وی اطلاعی از آن نداشته است. برخی دیگر از محققان، احتمالاً به استناد نوشته مهدی بامداد، شرح حال احتشامالدوله را بدون ذکر حاکمیت وی در کهگیلویه و بهبهان، آورده‌اند.^{۴۸} به هر حال، دوران ۱۲ ساله حاکمیت احتشامالدوله در کهگیلویه و بهبهان از برجسته‌ترین ایام حاکمیت وی در ولایات ایران بوده است. وی در دو دوره پنج ساله (ربیع‌الاول ۱۲۸۱ تا ذی‌حجه ۱۲۸۵ هـ. ق)، و هفت ساله (شعبان ۱۲۹۱ تا جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ هـ. ق) حکومت منطقه را در دست داشته است.

احتشامالدوله، چنانکه خود می‌گوید، در سال ۱۲۸۵ هـ. ق «به میل خاطر استعفا» داده و از طریق خوزستان، لرستان، همدان و کرمانشاه نزد پدرش به کردستان رفته است. وی، در ایام حکومت پدر بر کردستان و نواحی آن، از طرف ناصرالدین شاه، حاکم همدان بوده. علاوه بر این، در سال ۱۲۹۰ هـ. ق، همراه با ناصرالدین شاه، سفر فرنگ



۴۶. مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری. ج ۲. تهران، زوار، ۱۳۵۷. ج ۲، صص ۷۴-۷۵. ر.ک: کتیبه‌های احتشامالدوله.
 ۴۷. ر.ک: تلگرافات عصر سپهسالار (خط تبریز ۱۲۹۵-۱۲۹۶). به کوشش محمود طاهراحمدی. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰. ص ۷۵۸ (قسمت توضیحات)؛ عضدالدوله سلطان احمد میرزا. تاریخ عضدی. نشر علم، ۱۳۷۶. ص ۲۳۶ (قسمت توضیحات).

رفته^{۴۹} در برگشت، مجدداً حاکم کهگیلویه و بهبهان شده است.

اعمال و رفتار وی در کهگیلویه و بهبهان - در هر دو دوره حکومتی - در منابع عصر،
خاصه فارسنامه ناصری، آمده است. همچنین کتیبه‌های منقور وی از منابع مهم شرح حال و
اعمال او محسوب می‌شود.

کتیبه‌های احتشام الدوله

در یک نقطه خوش آب و هوا به نام «تسوج»، که جزو خاک چرام کهگیلویه است،
احتشام الدوله «در شهر شوال توشقان‌نیل سنه ۱۲۹۶ هجری» کتیبه‌ای زیبا بر سینه
سنگی نقر کرده که شامل داستان مختصر حضور وی در بهبهان و کهگیلویه از سال
۱۲۸۱ ه.ق تا ۱۲۸۵ ه.ق و نیز ۱۲۹۱ ه.ق تا ۱۲۹۶ ه.ق می‌باشد. وی نیز به حاکمیت
خود در همدان و همراهی ناصرالدین شاه در سفر فرنگ اشاره نموده است. متن این
کتیبه در کتابهای مربوط به منطقه کهگیلویه و بهبهان - قبل و بعد از انقلاب - نیامده و
نگارنده نخستین فردی است که متن آن را منتشر می‌کند.
متن کتیبه این است:

هو الحی الذی لایموت در زمان سلطنت خسرو صاحبقران ناصرالدین شاه قاجار
خلدالله ملکه، که ملکش در افزایش و دولتش پاینده باد، در سنه ۱۲۸۱ این بنده در
سن بیست و پنج سالگی مأمور به نظم کوهگیلویه شدم. در سنه ۱۲۸۵ به میل خاطر
استعفا کرده از راه شوشتر و خرم‌آباد و بروجرد و نهاوند و کرمانشاهان به کردستان
خدمت حضرت والا معتمدالدوله روحی فداه مشرف شدم. پس از چند ماهی به
دارالخلافه شتافتم. در سنه ۱۲۸۶ از جانب پادشاه جم‌جاه روحی و روح [ارواح]
العالمین فداه مأمور به حکومت همدان شدم و در سنه ۱۲۸۹ در رکاب همیون
[همایون] به سیاحت و سفر فرنگستان مشرف بودم. پس از سفر، در سنه ۱۲۹۱، که
خبر خرابی بهبهان و کوهگیلویه رسید، ثانیاً مأمور به کوهگیلویه شدم و تاکنون که
شش سال است مشغول نظم و آبادی اینجا هستم. در تمام این مدت تابستانها را در
تسوج توقف داشتم، چند سال اول در چادر بعد در عمارت دولت‌آباد.

احتشام الدوله سلطان اویس میرزا ابن معتمدالدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد
عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه

شهر شوال توشقان‌نیل سنه ۱۲۹۶ هجری

۴۹. اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۹۴۰ (احتشام الدوله در کتیبه تسوج می‌گوید: «در سال ۱۲۸۹ در رکاب همیون به
سیاحت و سفر فرنگستان مشرف بودم.»)



کتیبه دیگر احتشام‌الدوله در نزدیکی بهبهان کنونی و در تنگی مشهور به تکاب = (تکو) نقر شده که احمد اقتداری متن و نگاره آن را در کتاب خوزستان و کهگیلویه و ممسنی آورده است. ۵۰

هو الحی الذی لایموت

در زمان شاهنشاه عادل خسرو صاحبقران ناصرالدین‌شاه خلدالله ملکه و دولته در سنه ۱۲۸۰ این خانه‌زاد دولت ابد مدت مأمور به نظم بهبهان و کهگیلویه شدم. اولین روز ورود به بهبهان خانه تو ولی (تزوولی)، که عمده خرابی این بلد به این واسطه بود، موقوف کرده و عمارات عدیده و سربازخانه و توپخانه به جهت نوکر و مأمور دیوان، حسب‌الامر همیون [همایون]، ساختم. چون در خود قصبه آب جاری نبود و بر مردم سخت می‌گذشت به عرض حضور همایون رسانیدم. از جانب سنی‌الجواب حکم همایونی صادر شد که قناتی به هر قسم است برای شهر جاری کنم. پس از زحمت زیاد از تحتانی رودخانه کردستان به بهبهان جاری کرده و اسم آن را قنات ناصری گذاشته‌ام. در سنه ۱۲۸۵ به میل خاطر استعفا کرده از طریق شوشتر به خرم‌آباد و کرمانشاهان و کردستان خدمت حضرت والا معتمدالدوله روحی فداه مشرف شده پس از چند ماهی به دارالخلافه طهران رفتم. در سنه ۱۲۸۷ مأمور به نظم همدان شدم و در ۱۲۹۰ در رکاب همیون [همایون] به سفر فرنگستان رفته پس از مراجعت مأمور بهبهان شدم. در آن سفر ثانی فارس در کمال پریشانی و اغتشاش بود. در سنه ۱۲۹۲ جناب جلال‌تماب معتمدالملک مأمور به حکومت فارس شد. اغتشاش و پریشانی رو به تزاید نهاد و از آن جمله فضلعلی نامی در قلعه تبر بنای سرکشی را گذاشته بود و محمدحسن‌خان و پسرانش در برازجان و محمدطاهرخان و شیخ مذکور و کسانش در گله‌دار و گاوبندی از هر طرف صدایی بلند بود و از غریب و بومی آرام قطع شده بود. شمه [شمه‌ای] از خرابی ولایت را خیرخواهان دولت جاوید عدت به عرض حضور همیون [همایون] رسانیدند. در سنه ۱۲۹۳ حضرت والا معتمدالدوله روحی فداه را که از زیارت بیت‌الله الحرام تازه مراجعت فرموده بودند مأمور و فرمانفرمای فارس فرمودند و این بنده را به حکم تلگرافی احضار به شیراز فرمودند. پس از ورود موکب والا به شیراز، این بنده را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار و هزار نفر چریک ولایتی از طرف بهبهان، و مقرب‌الخاقان میرزا علی محمدخان قوام‌الملک با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار و دو هزار چریک بهارلو و عرب از طرف داراب مأمور فرمودند.



این بنده به بهبهان آمدم. پس از چند روزی به طرف دشتستان رفته علی محمدخان زیراهی را در زیراه و محمدحسن خان برازجانی را با ولدانش حیدرخان و علی خان در برازجان و محمدطاهرخان و شیخ مذکور را در کنگان گرفته آن صفحه را نظم کاملی داده از طریق فیروزآباد به شیراز مراجعت کردم. و قوام الملک هم اشرار آن صفحه را گوشمال کامل داده از بخت بلند پادشاه، روحی و روح العالمین فداه، فضلعلی را در قلعه تبر که گرفتن آن قلعه از جمله محالات بود کشته و قلعه را گرفته کسانش را اسیر کرده به شیراز آورد. سه سال تمام حضرت والا معتمدالدوله روحی فداه شب و روز آرام و قرار بر خود قطع فرمود تا الحمدلله حالا که سنه ۱۲۹۶ است مملکت فارس نظم کامل گرفته، طرق و شوارع امن است و مردم آسوده خاطر مشغول دعاگویی ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه صاحبقران روحی و روح العالمین فداه هستند و «فارس در سایه اقبال شهنشه ایمن — لیکن از ناله مرغان چمن غوغایی است».

خانم‌زاد دولت ابد مدت احتشام‌الدوله سلطان او بیس میرزا ابن معتمدالدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد میروور عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار طاب‌الله ثراه و جعل الجنة مثواه. توشقان‌نیل سنه ۱۲۹۶ هجری.

کتیبه دیگری نیز در تنگ تکاب، منقور است که به خط نستعلیق نوشته شده. متن آن عبارت از این قرار است:

در هذا السنه که نواب حیدر میرزا را بجهت [به جهت] مطلبی به کرمانشاهان روانه کردم، سپردم که از سرآب نیلوفر قدری ریشه نیلوفر بیاورد و یک بار نیلوفر آورده و در کره سیاه و کره قلعه تیلکو، که در حومه شهر واقع است در سرآسیاب سیاه ممسنی، آن ریشه‌ها کاشته شد. هر کس از این گلها را ببرد مرا به دعای خیر یاد کند. ۵۱

دوره اول حاکمیت احتشام‌الدوله (۱۲۸۱-۱۲۸۵ ه.ق)

احتشام‌الدوله، با آنکه جوان بود، از همان اوان ورود به کهگیلویه و بهبهان، به خوبی اسباب و عوامل عصیان و شورش مردم را دریافت و در جهت رفع و رجوع آنها تلاش و جدیت فراوان نمود. مالیاتهای سنگین و کمرشکن، ظلم و اجحاف بیش از حد، و تعدی و تجاوز حاکمان قاجاری از جمله عوامل بیزاری و نارضایتی شدید مردم منطقه بوده

است. طغیانهای فردی و عمومی منطقه حکایت از کردار و رفتار حکام وقت داشته است. ظاهراً اعمال و رفتار احتشام الدوله، برخلاف حاکمان پیشین بود و در نتیجه، او موفقیت بیشتری نیز به دست آورد. فسائی در بیان راه و روش احتشام الدوله با مردم منطقه می نویسد:

... بعد از ورود، به خوبی کردار و نرمی گفتار، دلهای پراکنده الوار کوه گیلویه را متفق فرموده کسی را در کار کسی مداخلتی نداد؛ و اگر در یک طایفه دو نفر تقیض بودند، بعد از ملاحظه حسن سلوک، یکی را معزول نموده مدد معاشی برای او معین می داشت که بیشتر شرارت و نافرمانی مردم از پریشانی معیشت برخاسته است. و به این وسیله، در اندک زمانی تمام شوریدگیهای الوار به آرامی رسید... ۵۲

به علاوه، مردم مناطق «حومه بهبهان و ناحیه زیدون و بلوک لیراوی [را] که، از سوء سلوک حکومت، اهالی آنها پراکنده [شده] بودند، به استمالت و وعده تخفیف از مالیات و منال مقرری دیوانی و دادن تقاوی و مساعدده» گرد آورد و آنان «مشغول رعیتی و زراعت شدند». ۵۳

به گفته فسائی، احتشام الدوله «در آخر این سال [۱۲۸۱ ه. ق] مبلغی از وجوه دیوانی را، که به خرج بلوکات رفته بود، از کیسه خود به خزانه عامره رسانیده طلبکار از محل گردید». ۵۴

بدین گونه، احتشام الدوله، در همان نخستین سال حاکمیت، نه تنها مالیات اضافی از مردم نگرفته، بلکه مخارج شخصی در عمران و آبادی منطقه کوشیده است. وی ظاهراً دریافته بود که «بیشتر شرارت و نافرمانی مردم از پریشانی معیشت برخاسته است». ۵۵

مقر حکومتی احتشام الدوله در بهبهان قرار داشته؛ و بنابراین، رسیدگی به مشکلات شهر و نواحی اطراف آن در اولویت نخست برنامه وی قرار گرفته است. به نظر می رسد معضل اولیه و مهم شهر «بی آبی» و «آب تلخ و شور چاه» بوده است؛ چرا که فسائی می گوید: «چون از قدیم در بلده بهبهان آب جاری نبود و در خارج دروازه صبوی بهبهان سه حوض آب انبار بزرگ ساخته بودند که آنها را از آب مزرعه جداول حومه بهبهان پر کرده، و جماعت سقا، با مشک به خانه ها می بردند». در فصول تابستان و پاییز، که مزارع احتیاج به آب داشتند، زمینداران و کشاورزان «مانع از آمدن آب در آب انبارها می شدند و، در سالی سه چهار ماه، اهالی بهبهان به آب تلخ و شور چاه خانه ها گذران داشتند». ۵۶

احتشام الدوله این معضل مهم را به «امنای دولت» ابلاغ کرد و چون «حسام السلطنه

۵۳. همان.

۵۲. حسن حسینی فسائی، همان، ج ۱، ص ۸۲۵.

۵۶. همان، ص ۸۲۷.

۵۴. همان، صص ۸۲۵-۸۲۶. ۵۵. همان، ص ۸۲۵.

[حاکم فارس] در خدمت امنای دولت تکرار این مطلب نمود، پذیرفته شد و «اتمام [این] عمل را در عهده نواب والا، احتشام الدوله، قرار دادند.»^{۵۷} مع هذا، احتشام الدوله «سه نفر مقنی» از کازرون به بهبهان آورد و زیر نظر «حاجی محمدکاظم شاعر آشفته شیرازی مشهور به کدخدا... که اطلاعی کامل در اجرای قنات داشت» قرار داد؛ و مشغول کار شدند.^{۵۸} علاوه بر این سه نفر، نه مقنی دیگر، تحت نظر حاجی محمدکاظم، به حفر قنات و جداول پرداختند. این «دوازده نفر مقنی ماهر کاردان کازرونی» به سرپرستی حاجی محمدکاظم، در طی سه سال تلاش و فعالیت، موفق به حفر قنات و جدول آب شدند، و «آب را از دروازه فیلی بلده بهبهان وارد نموده از دروازه شمالی بیرون نمود و نام این قنات را قنات ناصری گفتند.»^{۵۹}

یکی از مهم‌ترین شهرهای آباد ولایت کهگیلویه و بویراحمد، دهدشت بوده است. دهدشت، که با نام «بلاد شاپور» اهمیت و قدمت تاریخی زیادی داشته است،^{۶۰} در عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ ه.ق) مرکز بیگلربیگی کهگیلویه، به شمار می‌رفته و از اهمیتی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. با وجود این، در اثر هرج و مرج و نابسامانی و آشوبهای متعدد پس از سقوط صفویان صدمات و خسارات جبران‌ناپذیری متحمل گردیده و زوال اقتصادی و اجتماعی آن رخ داده است. بنابراین، آن‌گونه که میرزا حسن نقل می‌کند: «در سال ۱۲۸۱ که ایالت کوه‌گیلویه به نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار قرار گرفت، در تمام قصبه ده‌دشت ساکن‌داری و نافخ‌ناری نبود.»^{۶۱}

۵۷. همان، ص ۸۲۸.

۵۸. همان. مؤلف تذکره مرآت الفصاحه درباره آشفته شیرازی می‌نویسد: «امش الحاج محمدکاظم، کدخدا و کلانتر حومه شیراز بوده و در عهد حکومت حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا رقم استیفای سرکاری هم به جهت او صادر شده و در خدمت شاهزاده مذکور به مشهد مقدس رفته و در آنجا کلانتر شهر گردیده. بعد از آن به شیراز مراجعت نموده وفات یافت.» فرصت‌الدوله سال وفات او را ۱۲۸۷ ه.ق ذکر می‌کند. ر.ک: شیخ مفید. تذکره مرآت الفصاحه. تصحیح محمود طاووسی. شیراز، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۱. ص ۲۶؛ فرصت شیرازی. آثار عجم. تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷. ج ۲، ص ۷۱۹.

۵۹. حسن حسینی فسائی، همان، ص ۸۲۸.

۶۰. مقدسی، در قرن چهارم هجری، به «بلاد ساپور» (= بلاد شاپور) اشاره می‌کند که: «شاپور پسر فارس آن را بر دیگر شهرها که در خراسان و خوزستان آباد کرده بود ترجیح داد و همانجا بمرد و به خاک شد.» اصطخری نیز، در مسالک و ممالک، به «بلاد ساپور» اشارت دارد. (رجوع شود: مقدسی. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. بخش دوم. ترجمه علینقی منزوی. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱. ص ۶۳۵؛ اصطخری. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰. ص ۱۰۲.

۶۱. حسن حسینی فسائی، همان، ج ۲، ص ۱۴۸۸.

به‌رغم این، احتشام‌الدوله تلاش بسیار کرد، گروهی از ساکنان قدیم دهدشت را از نواحی و شهرهای دور و نزدیک گرد آورد و مجدداً ساکن دهدشت نمود. ظاهراً، رونق اقتصادی دهدشت دوباره آغاز گردیده، و کاروانهای تجاری آن - از نقاط مختلف، از جمله هندوستان - راه افتاده است. فسائی می‌نویسد:

از اهتمام نواب معزی‌الیه [احتشام‌الدوله] تا سال ۱۲۸۵ نزدیک به ۵۰۰ خانوار در دهدشت مسکن نموده بنای تجارت را گذاشتند و چندین کاروان متاع هندوستان را به اصفهان رسانیدند.^{۶۲}

احتشام‌الدوله نه فقط ساکنان پیشین دهدشت را فرا خواند و نزدیک به ۵۰۰ خانوار آن را بازگرداند؛ بلکه مردم متواری دیگر ایلات را، که در اثر ظلم و تعدی حاکمان قاجاری و مالیاتهای گزاف گریزان شده بودند، برگرداند. نمونه آن، مردم طوایف شیرعلی و شهروبی از ایل لیراوی بوده است. آنان که به علت فشار مالیاتی، در سال ۱۲۵۶ ه. ق «از نواحی بهبهان به جانب رامهرمز و عربستان [= خوزستان] و شوشتر فرار نمودند»، سرانجام با همت و مساعدت احتشام‌الدوله به کهگیلویه بازگشتند و در «محل بوالفیس از محال حومه بهبهان» ساکن شدند. اما، بعد از عزل احتشام‌الدوله «باز پراکنده اطراف شدند».^{۶۳}

علاوه بر این، در ناحیه زیدون و دهات حومه بهبهان، با «حسن سلوک» وی، عمران و آبادی رونق یافته و «مردمان دور و نزدیک در دهات خرابه این ناحیه جمع گشته بنای آبادی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان معمور گردید که جایی برای زراعت مردمان دیگر نبود...»^{۶۴}

از کارهای دیگر وی، ترغیب و تشویق مردم به درختکاری و باغداری بوده است. او، با بخشودن مالیات بوستانها و معاف نمودن برخی اقلام از مالیات، بیش از پیش مردم را به درختکاری و باغداری ترغیب نمود. در سال ۱۲۸۳ ه. ق «صاحبان بساتین حومه را بخواست و مقرر داشت که آنچه درخت نخل در این بساتین غرس کنند، بعد از آمدن ثمر از قرار نخلی هزار دینار رواج، که معادل یک مثقال نقره است، به عنوان خراج به ضابط حومه کارسازی کنند و آنچه درخت لیمو و نارنج و انار و انجیر و انگور غرس کنند ثمر آنها را معاف و مسلم، بی‌تعرض دیوانیان، خاصه ملاک آنها باشد...»^{۶۵} فسائی اضافه می‌نماید که این قرارداد تا سال ۱۲۹۷ ه. ق برقرار و پابرجا بوده «و به این وسیله چندین

۶۲. همان، ص ۱۴۹۵.

۶۳. همان، ص ۱۴۹۱.

۶۴. همان، ص ۱۴۹۳.

باغ، آباد و معمور گردید و اهالی بهبهان از میوه‌های گوناگون آن متمتع و بهره‌مند گشته [و] بازار زمستانه و تابستانه بهبهان پر از فواکه شتوی و صیفی گردید.^{۶۶}

بدین‌گونه، احتشام‌الدوله، با دادن امتیازات مهم به باغداران و نیز تمهید شرایط و زمینه‌های مناسب، آنان را به کار و فعالیت مجدد واداشته است.

دوره فترت (۱۲۸۶-۱۲۹۱)

با عزل حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا، حاکم فارس، در ذی‌حجه ۱۲۸۵ ه.ق، حاکمیت احتشام‌الدوله بر کهگیلویه و بهبهان نیز پایان می‌یابد. هر چند احتشام‌الدوله در کتیبه‌های «تسوج» و «تنک تکاب» عنوان می‌کند که «به میل خاطر استعفا» داده است؛ اما به نظر می‌رسد عزل عمو و پدرزنش مهم‌ترین عامل کناره‌گیری وی بوده است. بنا به نقل فسائی، در چهاردهم ذی‌حجه ۱۲۸۵ ه.ق:

خبر عزل نواب اشرف والا حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا از حکومت مملکت فارس، از دارالخلافه طهران به شیراز رسید و این خبر را در روز نوزدهم این ماه از شیراز به بلده بهبهان رسانیدند و، روز بیست و سیم این ماه، نواب اشرف والا احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا والی نواحی کوه‌گیلویه و بهبهان به عزم مسافرت به مملکت کردستان، که مقر حکومت والد ماجدش... بود، از بلده بهبهان حرکت نموده از راه رامهرمز و شوشتر و دزفول و خرم‌آباد فیلی و بروجرد و نهاوند و کرمانشاهان وارد سنندج بلده کردستان گشته در مهد آسایش غنود.^{۶۷}

آن‌گونه که احتشام‌الدوله در کتیبه‌های خود منقور نموده، از همان مسیری که فسائی ذکر می‌کند به کردستان نزد پدرش فرهاد میرزا معتمدالدوله عزیمت کرده است. البته احتشام‌الدوله، هیچ اشاره‌ای به عزل حسام‌السلطنه - عمو و پدرزنش - نکرده است. به احتمال زیاد، ملاحظات حکومتی، مانع بیان این واقعیت بوده است.

به هر حال، پس از عزل حسام‌السلطنه، حاکمیت فارس به سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان واگذار می‌گردد. وی نیز «حکومت کوه‌گیلویه را به امیرالامراء العظام ابوالفتح خان صارم‌الدوله... ارزانی فرمودند.^{۶۸}» صارم‌الدوله از ابتدای سال ۱۲۸۶ ه.ق حاکم کهگیلویه و بهبهان گردیده است. متأسفانه منابع عصر - از جمله فارسانه ناصری - هیچ اشاره‌ای به حوادث و وقایع منطقه و چگونگی حاکمیت صارم‌الدوله نکرده‌اند. بنابراین، اطلاعات ما از حوادث و رخدادهای کهگیلویه و بهبهان، در محدوده زمانی

۶۶. همان.

۶۷. همان، ج ۱، ص ۳۴.

۶۸. همان.



۱۲۸۶ هـ. ق تا اوایل ۱۲۹۱ هـ. ق، بسیار اندک است و اطلاعات لازم را به ما نمی‌دهد. به نظر می‌رسد، همان‌گونه که مؤلف کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه بیان می‌کند، ظاهراً در محدوده زمانی فوق، صارم‌الدوله حاکم منطقه بوده است.^{۶۹} با آنکه فسائی هیچ اشاره‌ای به حاکمیت اعتمادالسلطنه در کهگیلویه و بهبهان نکرده است، خفیه‌نویس دولت انگلیس در وقایع اتفاقیه محرم ۱۲۹۱ هـ. ق می‌نویسد:

جمعی از تجار بهبهان از بوشهر به تلگراف شاکی از اعتمادالسلطنه حکمران بهبهان شده بودند... به جهت اینکه زیادتى و تعدی بسیار به آنها نموده است، و از آنجا به جناب ظهیرالدوله تلگراف شده و مؤاخذه نموده‌اند که چرا چنین تعدیات را می‌پسندند که به مخلوق وارد بیاورند؟^{۷۰}

علاوه بر تجار بهبهان و شکایت از اعتمادالسلطنه، فردی به نام حاجی جابرخان تلگراف کرده بود به نواب والا ظل‌السلطان و شکایتی از اعتمادالسلطنه نموده بود که «میرعبدالله نام مباشر ده ملا، که جزو محمره است، ده هزار تومان مالیات دیوان را خورده است؛ توپ و سرباز به جهت وصول مالیات از دولت حکم شده برای گرفتن فرستادند؛ و اعتمادالسلطنه، با وجود اطلاع، از برای او خلعت فرستاده و او را مسلط بر آن بلوک کرده، از نواب والا استدعای منع این حرکات اعتمادالسلطنه را نموده بود. لهذا نورمحمدخان امین دیوانخانه را اولیای دولت از طهران و جناب ظهیرالدوله از اینجا مأمور فرموده‌اند که بروند بهبهان و رفع این ظلمهایی که به مخلوق شده است بنمایند.»^{۷۱} هر چند، نتیجه بررسی و تحقیق مأموران دولت مشخص نیست؛ ولی اندکی بعد، با تغییر حاکم فارس، حاکم کهگیلویه نیز تغییر می‌یابد. با احضار ظل‌السلطان به تهران، حاکمیت فارس به حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا واگذار گردیده است.^{۷۲} حسام‌السلطنه نیز «حکومت کوه‌گیلویه و بهبهان را به محمدتقی‌خان، که والدۀ او

۶۹. مصطفی تقوی مقدم. تاریخ سیاسی کهگیلویه. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷. ص ۱۵۸. (کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه، ارزشمندترین و محققانه‌ترین اثری است که تاکنون راجع به تاریخ کهگیلویه و بویراحمد تألیف و منتشر شده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: کشواد سیاهپور، «تاریخ سیاسی کهگیلویه، تاریخی معتبر»، نشریه محلی زاگرس (کهگیلویه و بویراحمد)، س ۶، ش ۹۴، ۱۸ دی ۱۳۷۹، ص ۲؛ کشواد سیاهپور، «عیار نقد»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۶، ش ۴، ۱۳۸۴، صص ۱۶۷-۱۷۳.

۷۰. وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری). ج ۳. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶، ص ۴.

۷۱. همان، ص ۶؛ حسن حسینی فسائی، همان، ص ۸۴۵.



خواهرزاده نواب معظم‌الیه بود، داده او را روانه بهبهان نموده [است].^{۷۳} خفیه‌نویس دولت انگلیس نیز، در ضمن شرح وقایع «۷ ربیع‌الاول تا ۳ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱»، هجری می‌نویسد: «مقرب‌الخاقان محمدتقی‌خان را به حکومت کوهگیلویه مقرر کردند.»^{۷۴}

اما، حکومت محمدتقی‌خان بسیار متزلزل و مستعجل بوده است. خفیه‌نویس وقایع اتفاقیه فارس علت عزل محمدتقی‌خان را «عدم نظم و وصول مالیات» بیان می‌کند؛^{۷۵} ولی میرزا حسن فسائی شرح بیشتری از ماجرای عزل وی به دست می‌دهد.

بر اساس نقل میرزا حسن، چند روزی از ورود محمدتقی‌خان نگذشته بود که «پسر آقا ابوالحسن کلانتر سابق بهبهان» - نام محمدعلی - با گلوله تفنگ، «میرزا طاهرخان پسر میرزا منصورخان والی سابق بهبهان» را به قتل رساند؛ «و چون محمدتقی‌خان از عهده مؤاخذه برنیامد، وهن و خلل کلی در کار حکومت بروز نمود و مردمان دیگر به هوای خودسری افتادند.»^{۷۶}

اتفاق دیگری، که فرجام آن هزیمت و عزل محمدتقی‌خان بوده، طغیان حسین‌خان بویراحمادی بوده است. فسائی می‌گوید:

حسین‌خان بویراحمادی صاحب قلعه آرو هشت فرسخ مشرقی بهبهان از اطاعت [حکومت] خارج گردید و محمدتقی‌خان با یک آرايه توپ و چهارصد نفر سرباز قلعه آرو را محاصره نمود و روز دیگر جمعی تفنگچی از قلعه درآمده، اردوی حکومتی را پراکنده نمودند و چون محمدتقی‌خان با اردوی شکسته وارد بهبهان گردید، شیرازه حکومتش گسیخته گردید.^{۷۷}

بنابراین «حسام‌السلطنه از امنای دولت» استدعا نمود احتشام‌الدوله را، برای حاکمیت کهگیلویه و بهبهان برگزینند و روانه فارس نمایند.^{۷۸}

دوره دوم حاکمیت احتشام‌الدوله (۱۲۹۱-۱۲۹۸ ه.ق)

اوضاع نابسامان منطقه و جنگ و جدلهای خونین و فشار و تعدی برخی از حاکمان کهگیلویه و بهبهان و در نتیجه عدم موفقیت حاکمان منطقه در ایجاد آرامش و امنیت مردم و منطقه، موجب شد حسام‌السلطنه - که مجدداً حاکم فارس شده بود - از «امنای

۷۳. حسن حسینی فسائی، همان.

۷۴. وقایع اتفاقیه، همان، ص ۸.

۷۵. همان، ص ۱۷.

۷۶. حسن حسینی فسائی، همان، ص ۸۴۵.

۷۷. همان، صص ۸۴۵-۸۴۶.

۷۸. همان، ص ۸۴۶.

دولت» قاجار استدعا نماید «که بر حسب امر همایونی نواب اشرف والا سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله [را] که ریاستی قرین عقل و سیاستی آمیخته به عدل داشت و سالها به ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان پرداخته بود، از دارالخلافه طهران روانه فارس بدارند.»^{۷۹}

بنابر نوشته میرزا حسن، احتشام‌الدوله در «جمادی دوم» سال ۱۲۹۱ ه. ق «وارد شیراز گردید و در بیستم ماه شعبان این سال از شیراز به جانب بهبهان حرکت نمود.»^{۸۰}

آن‌گونه که فسانی بیان می‌کند، وی «بعد از ورود نظامی لایق به نواحی کوه‌گیلویه و بهبهان بداد و مردمان پراکنده را جمع نموده مساعده و تقاوی داده نواحی ویرانه را مسکون فرمود و مخصوصاً توجه در آبادی بلوک زیدون و بلوک لیراوی، که از حیز آبادی افتاده [بود] قرین معموری گردید.»^{۸۱}

با آنکه احتشام‌الدوله از حاکمیت خوبی نسبت به دیگر حاکمان کهگیلویه و بهبهان برخوردار بوده و تجربه حکومت کهگیلویه و بهبهان را از قبل داشته است، از جانب حاکم جدید فارس، یحیی‌خان معتمدالملک، با مشکل سخت و مهمی مواجه گردیده است.

هنوز یک سالی از حاکمیت وی بر کهگیلویه و بهبهان نگذشته بود که حسام‌السلطنه «از ایالت فارس معزول گشته» و به جای وی یحیی‌خان معتمدالملک منصوب شده است. حاکم جدید و مشاوران وی - چون مشیرالملک میرزا ابوالحسن خان - به تبعیت از فرمان ناصرالدین شاه «ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان» را مجدداً به احتشام‌الدوله واگذار کردند؛ با این «شرط» که «معامله دیوانی» را با حاکم جدید تسویه و تصفیه نماید.

به نظر می‌رسد این «معامله دیوانی» چیزی جز اخذ مال و منال و مالیات بیشتر، از مردم بیچاره نبوده است. مع‌هذا، چون احتشام‌الدوله وارد شیراز می‌شود و در مجلس «معامله دیوانی» از قصد و اراده حاکم جدید، در باب اضافه کردن «مالیات مقرره کوه‌گیلویه»، آگاه می‌گردد؛ «قبول ناکرده استعفا» می‌دهد. بنابراین، به این نتیجه می‌رسند «بر حسب امر همایونی» آنچه را که احتشام‌الدوله به عنوان مساعده و تقاوی در محل [کهگیلویه و بهبهان] صاحب طلب باشد دریافت کرده ولایت را واگذارد.^{۸۲} پس تحقیقات کرده و مخارج هزینه شده را محاسبه نمودند و «معلوم گردید که نزدیک به نیمه مالیات کوه‌گیلویه را... صاحب طلب است»؛ بنابراین، از سر ناچاری «ایالت کوه‌گیلویه» را به خود او واگذار نمودند.^{۸۳}



۸۱ همان.

۸۰ همان.

۷۹ همان.

۸۳ همان.

۸۲ همان، ص ۸۴۷.

احتمالاً، یکی از عوامل مهم علاقه‌مندی و رضایت عامه از احتشام الدوله، و در نتیجه، موفقیت وی در حکومت کهگیلویه و بهبهان همین «تقاوی و مساعده»ها بوده است.

وضعیت وخیم اقتصادی و عدم مساعدت امنای دولت و اخذ مالیاتهای گزاف و بالتیجه فشار و اجحاف بسیار بر توده فقیر منطقه، همواره از عوامل نارضایتی و عصیان مردم بوده است.

بر همین اساس، احتشام الدوله با مساعدتهای خود و وارد نیابردن فشار مالیاتی بر ساکنان محل، حاکمیتی موفقیت‌آمیز و مورد رضایت عموم مردم ایجاد کرده و هدفش تنها پر کردن «خزانه عامره» نبوده، و اوضاع نابسامان اقتصادی منطقه و مردم را نیز در مدنظر داشته است. وی، که در دوره اول حاکمیت خود بر کهگیلویه و بهبهان تازه‌کار، کم‌تجربه و جوان بود، اکنون ۳۵ سال سن داشت و به اندازه کافی شیوه حکومت را تجربه کرده بود. شاید به همین دلیل بوده که مردم منطقه نهایت همکاری و مساعدت را، در حفظ نظم و امنیت، با وی داشته‌اند. گزارشی که مؤلف فارسانه ناصری از اوضاع بحرانی «بلوکات فارس» در سال ۱۲۹۲ ه. ق به دست می‌دهد، بیان‌کننده این واقعیت است. وی می‌نویسد:

از اواسط این سنه [۱۲۹۲ ه. ق] مردمان شریب در عموم مملکت فارس، جز کوه گیلویه، بنای راهزنی و دزدی و اشلتم‌کاری و غارت گذاشته مملکت وسیعی را شوریده داشتند [و] مردمان باگناه و بیگناه بدنام شدند....^{۸۴}

به‌رغم خدمات احتشام الدوله برای حکومت مرکزی و امنای دولت و ایجاد آرامش و امنیت در یکی از مناطق حساس کشور، حاکمان وقت تصمیم به عزل وی گرفتند و در اوایل سال ۱۲۹۳ ه. ق آن را اجرا کردند.

خفیه‌نویس انگلیس در وقایع اتفاقیه سال ۱۲۹۳ ه. ق، داستان حاکمیت احتشام الدوله و عزل وی را چنین بیان می‌کند:

دیگر نواب احتشام الدوله، که حکومت محال کوهگیلویه را ده ساله اعلیحضرت پادشاهی به او داده بودند و مالیات آنجا را از جمع دیوانی فارس موضوع داشته بودند، تا سنه ماضیه دو سال بود که در آنجا حکومت می‌نموده؛ و از قرار مسموع در این دو سال مبلغ سه چهار هزار تومان ضرر نموده و از کیسه خود به دیوان داده است، و نیز قریب دو سه هزار تومان هم در کوهگیلویه مخارج از خود نموده است

که آباد نماید. هذه السنه معظمّ اليه [معظمّ له] را معزول و نصیرالملک را به جای او منصوب کردند. ۸۵

به پی این عزل و نصب، اعتراض عمومی مردم منطقه بالا می‌گیرد. آنان، برخلاف زمان حاکمان پیشین، از سر رغبت و علاقه‌مندی، حمایت عمومی خود را از احتشام‌الدوله اعلام می‌نمایند.

آن‌گونه که خفیه‌نویس انگلیس ثبت کرده است، جمعیت زیادی از کهگیلویه و بهبهان وارد بوشهر شده و با ارسال تلگراف، مراتب اعتراض و نارضایتی خود را اعلام نموده‌اند. آنان به صراحت به پادشاه، ناصرالدین‌شاه، اعلام داشتند «که ما حکومتی غیر از نواب احتشام‌الدوله را نمی‌خواهیم [و] هر کس دیگر بر ما حاکم بشود نخواهیم در بهبهان توقف نماییم [و] تفرقه می‌شویم.»^{۸۶} در نتیجه این اعتراضات شدید، مجدداً حاکمیت احتشام‌الدوله بر کهگیلویه و بهبهان تأیید و تثبیت می‌گردد.

وقایع پیش آمده را، خفیه‌نویس، این‌گونه ضبط کرده است:

... بعد از آنی که نواب احتشام‌الدوله را از حکومت کهگیلویه معزول و عالیجاه نصیرالملک را منصوب کردند، از قرار اخبار، نصف از خلق کهگیلویه رفته بودند در بندر ابوشهر و به تلگراف به اعلیحضرت پادشاهی عرض کرده بودند که ما حکومتی غیر از نواب احتشام‌الدوله را نمی‌خواهیم [و] هر کس دیگر بر ما حاکم بشود نخواهیم در بهبهان توقف نماییم [و] تفرقه می‌شویم. و نصف دیگر از خلق بهبهان به اتفاق خود نواب احتشام‌الدوله از بهبهان بیرون رفته که همراه نواب معزی‌الیه به طهران بروند. و در دو منزل خارج از بهبهان نواب احتشام‌الدوله عریضه‌ای به اعلیحضرت پادشاهی عرض کرده که «نصف از خلق بهبهان متفق شده همراه به طهران می‌خواهند بیایند؛ اگر با حضرات وارد به طهران بشوم یحتمل که مورد مؤاخذه اعلیحضرت پادشاهی باشم، تکلیف خود را نمی‌دانم.» بنابراین اعلیحضرت پادشاهی کوهکیلویه را واگذار به نواب احتشام‌الدوله فرمودند.^{۸۷}

اندکی پس از این وقایع، فرهاد میرزا معتمدالدوله به حاکمیت فارس برگزیده می‌شود. به نظر می‌رسد با حاکمیت پدر احتشام‌الدوله در فارس، فشارهای حکومتی بر وی کم شده است و استمرار حاکمیت وی بر کهگیلویه و بهبهان، تا زمان عزل پدرش، دوام یافته است (۱۲۹۸ ه.ق). ظاهراً قبل از اینکه فرهاد میرزا وارد فارس شود، تلگراف

۸۶ همان، ص ۶۰.

۸۵ وقایع اتفاقیه، همان، ص ۵۵.
۸۷ همان.



نموده «که نواب اويس ميرزا احتشام الدوله حکمران کوهگیلویه نایب‌الحکومه شیراز می‌باشد.»^{۸۸} با این اختیار، دایزه حکومت و قدرت احتشام الدوله گسترده‌تر گردیده است. جالب است که در همین مدت اندک - و قبل از ورود فرهاد میرزا - کارهای مؤثری در شیراز انجام داده^{۸۹} به گونه‌ای که تا اندازه‌ای امنیت و انتظام در شیراز و بلوکات و حومه آن ایجاد شده است. خفیه‌نویس می‌گوید: «شهر شیراز و بلوکات و دهات اطراف شیراز و عموم راههای فارس از روزی که نواب مستطاب والا احتشام الدوله وارد به شیراز شده‌اند قدری امنیت و نظم به هم رسیده است و کمتر اغتشاش و دزدی می‌شود، بلکه به کلی موقوف داشته‌اند.»^{۹۰}

به هر حال، احتشام الدوله، پس از ورود فرهاد میرزا به شیراز، به حوزه حکومتی خود - کهگیلویه و بهبهان - عزیمت نموده و سلوک پیشین خود را همچنان مرعی داشته است.

به نظر می‌رسد مردم منطقه همکاری و همراهی زیادی با احتشام الدوله داشته‌اند. نمونه‌هایی از این همکاری و مساعدت در منابع عصر مضبوط است.

بنا به نقل میرزا حسن، در سال ۱۲۹۴ ه. ق «تمام اهالی مملکت فارس... در مهد آسایش غنودند جز شیخ مذکورخان کنگانی و محمدحسن خان برازجانی و محمدطاهرخان گله‌داری که، به ملاحظات جاهلانه، سر در اطاعت نیاورده...»^{۹۱} حاکم فارس - فرهاد میرزا معتمدالدوله - پسر خود «احتشام الدوله را از بهبهان برای تدمیر شیخ مذکورخان کنگانی و محمدطاهرخان گله‌داری و محمدحسن خان برازجانی» فراخواند.^{۹۲}

وی نیز، با همکاری و حمایت جنگجویان ایلات کهگیلویه و بویراحمد، افراد مذکور را دستگیر و نواحی مربوط را انتظام داده در شیراز نزد پدر حاضر شده است. بنا به دستور معتمدالدوله، حیدرخان و محمدطاهرخان گله‌داری را اعدام کردند «و شیخ مذکورخان و محمدحسن خان برازجانی را در زندان کریم‌خانی محبوس داشتند.»^{۹۳} پس از انجام دادن این مأموریت، «نواب احتشام الدوله از شیراز عود به کوهگیلویه، که مقر حکومت معظم‌الیه بود، فرمود.»^{۹۴}

آن‌گونه که فسانی بیان می‌کند، در سال ۱۲۹۵ ه. ق مجدداً نواحی جنوبی نظیر «دشتی و دشتستان و گله‌دار و نواحی گرمسیرات» و بنادر دچار هرج و مرج و نابسامانی گردیده

۸۸ همان، ص ۶۲. ۸۹ همان، صص ۶۳-۶۴. ۹۰ همان، ص ۶۴.

۹۱ حسن حسینی فسانی، همان، ص ۸۵۰. ۹۲ همان، صص ۸۵۰-۸۵۱.

۹۳ همان، ص ۸۵۱. ۹۴ همان.

